

انواع طنز از نظر مضامین

۱. **طنز فردی:** این نوع از طنز بیشتر به صورت هجو بیان شده است. اما گاهی هم درباره مشکلات و دشواری‌های شخصی شاعر یا نویسنده یا افراد دیگر است. مثل برخی اشعار انوری نمونه‌ها:

هر بلایی که از آسمان آید
گر چه بر دیگری بلا باشد
بر زمین نارسیده می‌رسد
خانه انوری کجا باشد؟! (انوری ایبوردی)

در خانه من ز نیک و بد چیزی نیست
جز نیکی و پاره‌ای نمذ چیزی نیست
از آن چه پزند، نیست غیر از سودا

و از آنچه خورند، جز لگد چیزی نیست (عبید زاکانی)

۲. **طنزهای خصوصی:** این نوع از طنز اغلب حالت هزل دارد و غرض آن‌ها هم با هدف طنز متمایز است. چرا که بیشتر در پی التذاذ نفسانی است!

۳. **طنز فلسفی:** مبنای این نوع طنز توجه به تفاوت‌ها، تناقض‌ها و پارادوکس‌هاست. اغلب رباعیات خیام و برخی ابیات حافظ رنگ و بوی فلسفی دارند و چون و چرای کار جهان را پیش می‌کشند:

گویند کسان، بهشت با حور خوش است
من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار
کأواز دهل همیشه از دور خوش است! (خیام)

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عابد و عالم چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن، این فریق را
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج
وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را (سعدی)

گاه نیز موضوع آن فلسفی است اما درصدد بیان پارادوکس‌ها و تبیین مفاهیم فلسفی و حلاجی آن نیست.

یک لطیفه

یکی از دانشجویان می‌گفت:

سال اول که فلسفه می‌خواندیم، استاد و شاگرد هر دو، مطالب را درک می‌کردیم.
سال دوم فقط استاد مدعی بود که می‌فهمد، ولی ما نمی‌فهمیدیم.

در سال سوم نه او می‌فهمید چه می‌گوید و نه ما می‌فهمیدیم چه می‌خوانیم!

۴. **طنز عرفانی:** این نوع طنزها گاه، ربطی به

یادداشت‌هایی درباره طنز خوانی و طنز نویسی

سید مهدی حسینی

اسرار التوحید محمد بن منور (قرن ششم) و بهارستان جامی (قرن نهم) که به تقلید از گلستان نوشته است:

۱

شبی را - قدس سره - شور افتاد به بیمارستان بردند.
جمعی به نظاره وی رفتند.
پرسید: شما کیانید؟

گفتند: دوستان تو.

سنگی برداشت و بر ایشان حمله کرد. جمله بگریختند.
گفت: باز آئید ای مدعیان، که دوستان از دوستان نگریزند و از سنگ جفایشان نپرهیزند!

۲

حکیمی را پرسیدند که: آدمی زاده کی به خوردن شتابد؟
گفت: توانگر، هر گاه که گرسنه شود؛ درویش هر گاه که بیاید!

۳

نابینایی در شب تاریک، چراغی در دست و سبویی بر دوش، در راهی می‌رفت.

فضولی به وی رسید و گفت: ای نادان! روز و شب، پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر؛ این چراغ را فایده چیست؟

نابینا بخندید و گفت:

این چراغ نه از بهر خود است، از برای کوردلان بی‌خرد است، تا به من پهلوی زنند و سبوی مرا نشکنند! (بهارستان جامی)

موضوع عرفان ندارد و معمولاً به حاضر جوابی‌ها، بداهه‌گویی‌ها و کنایه‌های عرفاست درباره موضوعی.
مثلاً ابو سعید ابی‌الخیر عارفی است صاحب طنز لطیف.
وقتی کسی از وی پرسید و او پاسخ داد. این مرد گفت:
آن چه گفتی، در هفت سبب قرآن وجود ندارد و ابوسعید گفت: این در سبب هشتم است!

در شعر حافظ نیز نمونه‌های طنز با دستمایه‌های عرفانی و تصوف وجود دارد:

● پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

● ناصح به طنز گفت: حرام است می‌مخور

گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم

● راز درون پرده ز رندان مست پرس

کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

● ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست

نان حلال شیخ ز آب حرام ما!

● فقیه مدرسه، دی مست بود و فتوا داد

که می‌حرام، ولی به ز مال اوقاف است

● تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

● من و انکار شراب، این چه حکایت باشد

غالباً این قدم عقل و کفایت باشد!

در آثار نثر می‌توان نمونه‌های بسیاری از حکایات دلنشین و طنزآمیز پیرامون عارفان یافت؛ از جمله در

